

رساله مجديه

متحده و شفا یافتن نفوس و طعن و توبیخ بامرا و امنا و اشخاصی که در وقوع ناخوشیها فرار کردند و سبب وحشت و هلاک ساکنین بلد شده و مدح و تمجید اطباء و کسانی که در ظهور حوادث خود را باضعفای بی دست و پا بیکدرجه فرض کرده اند و اسباب قوت قلب خالایق شدند خدمت بندگان بر خلاص جان و راحت بدن خود ترجیح داده اند

و کذاک ترقی امور تجارت و زراعت و تدابیر تازه که در این اسور شده و پیدا کردن و بکار انداختن معادن و جاری شدن قبوات و تشویق اشخاصی که اراضی بایره غیر ذی زرغ را دایر میکنند و ترغیب و تحریص در اکتساب علوم و فنون و صنایع و احداث مدارس و اهتمام در تربیت اطفال و تهید از رذائلی که در تمام ملل و دول سخریه و تخطئه دولت ایران شده و در اقطار عالم شهرت یافته و از تالف و تصنف تازه و علما و حکما و اطبا و هنرهای ایشان و حالات تازه اولیای دولت و سر کردگان پیش هر چه باصول علم و قدرت راجع است باید نوشته شود روز نامه ایران از همه فوائد برهنه و عاریست

از هر چه بگذری سخن دوست خوشتر است - جناب آقا چون این درجه و اعتبار را از تسعیر نان پیدا کرده اند اگر میرزا عیسی خان رابه منزله روح خود بدانند جا دارد وصیت میرزا موسی در نظرش هست این پسر و دیعه است از آن پدر که با جماعت خباز عهد و میثاق بست جناب دلخواه کشید تا قبایح اعمال او در نظر پادشاه قدری بیشتر کشف میشد جلد نانواها را سست میکرد نرخ بالا میرفت ناله مردم بسریر اعلی میرسیداین معترضه و قیل و قال سیئات اعمال او را پا مال میکرد با شکایت مردم و قیمت نان و تدابیر متملقانه او اولیای دولت را مسئول میکرد و پادشاه را

خوشنود که فتنه بزرگ بدست وزیر خوابید.

ثمرات همین تدبیر ریش سپهسالار را گرفت و ریشه دبیر را کند عیسی را وزیر کرد اقا را در انظار کافی و بصیر جلوه داد اگر جناب اقا میرزا عیسی را بر خود تقدیم ندهد در وصیت میرزا موسی تقصیر کرده و هم در تمهید حفظ خود زیرا که بستگی و نسبت خبازان بالوراثه بمیرزاعیسی رسیده اگر وهنی برای اقا دست بدهد حاضرند برسم معبود و شیوه مالوف اظهار حیات کنند و کفایت تازه برای اقا ثابت کند.

این دهن باز که نفس ناطقه ان زبان بسته است بالفعل عقل فعال است و فعال ما یشاء هر سفاهتی که از او ظهور کند بکرامت وجود خود اقا معفو است ان السیفه اذالم ینه مامور .

پدر او با آن سن و سال و متانت ظاهر محل حرف بود که بعاملیهای کثیفه و بدعتهای مذمومه و قبیحه از قبیل خر دزدی و سرقت اطفال مردم و اجازه دادن فواحش و غیره اضطرار و استیصال دولت ایرانرا ثابت میکرد با کبر سن گبایر را ترك نکرده تا از تخته نرد بتخته مرگ رفت از سلوک لجوجانه او داخله و خارجه نفرت داشته که بهیچ قانون و فق نمیداد و درست نمیامد در پایتخت مملکت که محل سکون ناموس پادشاه و منتسبین دولت و جمیع نجبای ایرانست همچو شخصی حاکم باشد در حق این ولد سرابیه که در سیئات اعمال و افعال و تجاهر فسق و فجور هزار لکند بتربیت پدر زده جای هیچ حرف نیست پیشکار دارالخلافه معنی پیشکاری را در این دیده که انقد وجوه دیوانرا در پیکار قنوات مخروبه صرف کنند و الان سوای دورشته که یکی بفرح زاد میرود و یکی بسمی عاشقان و هردوایی شده چندین رشته دیگر بدست آورده نسیه برداشته و پیش میرود عنقریب همه را ابی خواهد کرد .

حساب میرزا عیسی با کرام الکتبین است و در این سه چهار پیشکاری و چند جور عاملی بحواله خود همه چیز گرفته و بحواله دیوان

هیچ چیز نداده از وجوه شهر و آنچه از بابت حفر خندق و نهر ماخوذ کرده از کرور گذشته و مأخذ آن چنان مغشوش است که کتبه کرام و محاسبین او هام از حساب آن عاجزند حساب او از اینجهت نمیگذرد که مأخوذ او از حساب گذشته

جمعی از چاگران دولت خواه در این تعدیات و زیاده روی و پامال کردن حقوق خلق که از میرزاعیسی و امثال او ظهور میکند خاطر مبارك را تسلیم می دهند که اموال آن ها بالمآل به دیوان اعلی انتقال خواهد یافت

ما میگوئیم این اشخاص هم پیش خود تجربه ها حاصل نموده البته برای حفظ مال خود تهیه اسباب دیگری کرده اند. حلم و صبر شاهنشاه را در ذمائم افعال میرزا عیسی و تاخت کنندگان دیگر باید توجیهی کرد که بنوق و سلیقه وزارت مالیه مناسب باشد مثل اینکه وزیر مالیه پادشاه را بطمع انداخته باشد که آنچه این اشخاص تحصیل میکنند بالمآل بدیوان خاص انتقال خواهد یافت این توجیه را بعد از آنکه بالا طرف ملاحظه میکنیم فقط راجع میشود بابقای شخص وزیر مالیه و صرفه حالیه او که چند روزی هم در قرق ایران بچرد کیسه خود و کلاه دیوان را خوب پیر کند تا ببیند دنیا بدست کیست و دنباله این عمل را انقدر میکشد که نفوذ ایرانی بی استثنای احدی بکلی از غیرت شاه پرستی دست بکشند و از برای محافظت جان و مال خود اسبابی بچینند که بوزارت مالیه معلوم شود دنیا بدست کیست

بد رفتاری حاکم خراسان و اصفهان و مساعدتیکه از ایشان بارباب احتکار شده سبب آشکاراست در اعدام و هلاک دو ثلث از نفوس این مملکت عدل و انصاف پادشاه اول جزائیکه باین دو حاکم بدهد عزل فوری و ضبط جمیع ملک و مال و حبس ابدی آنهاست و جزای دومین انتقام کشیدن از اعوان و انصار آنهاست بدرجه که عبرة للناس شوند

اگر این دو جزا مهمل بماند رئیس کل بمهلت و ابقای این دو حاکم راضی شود که وقتی از اندوخته‌های آنها سهمی باو خواهد رسید آیا مسؤلیت سلوک این حاکم که یقین اسباب غضب خداست بخود آنها راجع است یا بیادشاه

پس پیش از وقوع این واقعه عظیم و خذلان شدید که جمیع بلاد ایران را وا گرفته بریادشاه واجب است حلم بیفایده خود را بشتاب و عجله مفید مبدل کند این تاخت گنندگانرا که بيمروز سنين و شهور صاحب آلافي و كرور شده اند بمقام مسئولیت بیاورد و بپرسد اسلاف شما که در ایجاد بدعت و تاختن رعیت پدر شما بودند مخلفات آنها بقدر يك نیاز محقرانه که میرزا عیسی برای یکی از معروفان این شهر میفرستند نبود این همه تفاوت از کجاست همینکه رشته کلام باینجا رسید دهنها باز میماند و خمیازه ها پیاپی میشود جوابها باشاره و ایما می افتد مومی الیه شخص ریاست کلیده است یعنی ما باقی هستیم ببقای او

هم چو دولتی که دولت را ناچار کند بابقای این اشخاص و جود ایشان را بمنزله دیواری میدانیم مملو از موشی که حایل شده باشد آن دیوار میان قانون و طبیعت و مانع باشد از اینکه امور تابع به يك قانونی شود و کذاک نگذارد هیچ کار بمقتضای طبیعت و حرکت جوهری خود راه برود بعضی از متملقین ایرانی که آنها را قاتلین دولت اسم گذاشتم کلمات جامعه برای حفظ اینجالت ضبط کرده هر وقت اثر آنها بیشتر می دانند بعرض اعلی می رسانند

تصدقت شویم کسی راند اریم هر چه نگاه میکنیم جناب اقا و میرزا عیسی روی هم رفته از این مردم بهتر و کافی ترند بی غرضانه عرض میکنم رشته کاری دست اینمرد داده اید کارها هم بد نیست از جائی صدائی در نیامده بصرغ غرض امیز مردمان مفسد خه دتانه را عبث بزحمت نیندازید مردکه را دل سرد میکنید

سروش غیبی بایشان میگوید کشندگان دولت ایران از وجود معطل این شخص جز تعطیل امور و تجیر عقل و تمامی دولت چکار ساخته است اگر زحمت کم کند بچه دلیل اسباب زحمت خاطر پادشاه خواهد بود امتیاز این جماد که تهدید کننده نظم و ترقی مملکت است از سایر جمادات بدو چیز است یکی طبع بارد در این سن و سال که برف پیری به سر و صورت او ریخته و کامل مبرد شده دائماً با جوانان امرد بسر میبرد و دیگر قوه کاذبه که مسکوک و غیر مسکوک را جذب کرده حتی تلک مال امواترا

از انوقت که تفصیل تاجر افشار انتشار یافت که سیصد هزار تومان ملك و مال ان مرحوم بمهانه ضبط شدن ثلث مال او تلف شده و ورثه او سایل بکف شده اند گریه ما بر زنده های ایرانست که دچار رئیسی هستند که دولت ایران را محتاج با کل میته کرده ساعت بساعت منتظریم ملت ایران در حق این شخصی که هیچ اختیار ملتی نگرفته غیرت خود را چطور ظاهر میکنند و مسند ریاست را چه وقت از خبثات این کلوخ استنجا تطهیر خواهد کرد

دولت ایران گرفتار سیئات اعمال بعضی از رجال خویش شده و رذل ترین عمل آنها که ملت و رعیت را آزار میکند و خیر میدهد که از تبعیت این دولت اعراض کنند همین ضبط ثلث اموال مردم است که رئیس کل جایز دانسته و با کمال شوق جمع آوری میکند

رعیت هر دولت که دچار این قسم ظلمها شود برای حفظ خود و اعقاب خود باقتضای نص قواعدی که در حقوق ملل ضبط است مرخص خواهد بود که بدولت دیگر التجا کنند و هیچ معنی برای آنها نیست موافق قانونی که در حقوق ملل ضبط است هرگاه در يك دولتی انقلابات و سلوك ظلم موجب دفع امنیت و تقلب نظام دولت شود اگر چه سایر دول بدخل و تعرض اینگونه انقلابات داخلیه رخصت ندارند

لیکن وقتی اینمقوله تبدیلات حکمیه تجاوزاً موجب اختلال معاملات بلاد هم جوار شود دول اجنبیه ولو جبراً مرخص و مأذون خواهند بود که بفحص و رویت و تحقیق در مقام دفع انقلابات و تصفیة آن برآیند ولی دولت ایران با این ریاست بیحرکت و قوه کاذبه که مجسماً میان او و پادشاه در حرکت است آن قدر با خیر و برکت نشده که با این حرفها متأثر شویم.

از جمله علل و اسباب که ریاست کلیه بآن زایدالوصف مطمئن است وجود قوه کاذبه است بقا و دوام خود را مشروط بوجود او میداند و او بطرفی متمایل است که باد میآید

مأمورین دولتهای خارجه که مقیم در بار پادشاهی هستند ظهور اینحالات را مقدمه یک تغییر کلی میدانند که عنقریب در وضع ایران بهم خواهد رسید و هر یک بر طبق نیت و کلای دولت خودشان سلوکی پیش گرفته اند

انگلیس در حیرت و تأسف است و بقدر امکان مخادم پادشاه را از مصایب امور دولت ایران و سوء سیرت و کلای دولت متحابه مطلع میکند بخصوص در علاج این ناخوشی آکله که در سر حد شمالی و شرقی ایران حادث شده دواها نشان میدهد که همه آنها در خود ایران یافت میشود لیکن دولت ایران بحرف روسها آنقدر از نضیجت و خیر خواهی انگلیس غفلت کرد که انگلیس از خیر خواهی خود بکلی مأیوس و پشیمان شد حالا همان اتمام را که در شوکت و قوام دولت ایران داشت در استقلال افغانها و انتظام افغانستان دارد

معاندت، دولت عثمانی با دولت ایران یک معاندت نیست که اصلاح آن بهیچ موافقتی ممکن نیست قولاً و فعلاً در پی هتک آبرو و بی احترامی این دولت است

تخطیات سر حدیه و آن همه تخطئه و ظلمهای فاحش که از صاحب منصبان قرانتین عثمانی بوضع و شریف ایرانی میشود تصریح میکند که اهالی هیچ دولت را با خلق هیچ دولتی و ملتی تا بایندرجه مخاصمت نیست و كذلك مزخرفات چند که در روزنامه موسومه بزوراء منطبع است شاهد صدق است که دولت عثمانی بی شانی دولت ایران را تنها بیلاد خودشان شایع نمینماید بلکه میخواهند در همه اقطار ارض شایع باشد روس در این احاطه شدید علی الاتصال بقوه هاضمه خود تقویت میکند که در تحلیل بردن بلاد سر حدیه ایران برای او سگته رو ندهد در بندر جز اسباب جنگل تراشی آورده که سواحل شرقی و جنوبی راه را صاف کند و در مرداب انزلی کشتی اتشی داخل کرده که آنچه املاک از گیلان بمیع شرط در آورده بطریق سهل تصرف نمایند

فرانسه در تاسف است که در این ایام فترت ایران برای او مشغولیت شدید هم رسید و قادر نیست که متفقانه دولت ایران را بعاقبت امر خور اگام کند

اهالی ایران آنها که عقل و تجربه داشتند بواسطه شدت غیرت و عدم اقتدار احتمال این حالات ناگوار را بر خود صعب و مشکل دیده هر يك از گوشه فرار فتنه و بعضی در بدرند و بعضی در بستر دوائی که برای اعادت حیات آنها مصور است توجه قلب و اعادت میل پادشاه است و بس ارباب عقول متوسطه که فقط بتقدیر قایلند و تدبیر را مثل حاکم معزول میدانند بحفظ حالت حالیه صابرند که مبادا موجبات تقدیر و اقتضای تغییراتی که لازمه عالم است وضعی ظاهر کند که از این وضع ناگوار تر باشد.

از سعدا و اشقیا شخصی منتخب شود که اغراض نفسانی و دوائی خود بینی او روحانیت را از مردم بکلی سلب نماید و از قبور بندگان خدا صدا در آید که رحم الله بناس الاول زیرا از ریاست ها که در این

اوقات در ایران متداول شده آثار عجیبه مشاهده میشود چون جمادی را چنین تشریف داد بر دل عاشق چها خواهد گشاد جمعی که مصدر شغل و عملی بودند بی اعمنائی رئیس کل چنان آنها را خسته و کسل کرد که از تدبیر معاش خود بکاری نمیتوانند پرداخت

اگر با الفرض امر بدیهی الضررفوری الاثری مشاهده کنند که دچار دولت شده سکوت و خاموشی را بر نطق و خیر اندیشی راجح میدانند در محضر رئیس کل که بوالفضولان در تقریرات لا طایل بر یکدیگر تسابق دارند اینها مستغرق خیالات خودند و مطلقا سخن از ایشان شنیده نمیشود

فقرای نوکر باب که مظهر سواد الوجه فی الدارین و فاقد دنیا و اخرند یعنی آن طبقه که مدار یومیه ایشان بمواجب و مرسوم دیوانیست و روزی ایشان بخزانہ پادشاه حواله شده در این آخر سال که رحم و انصاف وزیر مالیه رزق معلوم ایشان را بوعده موهومی متعهد شده از بی سامانی و صدمه عیال و شدت طلبکار حاضر و آماده اند برای بار آوردن هر قسم رسوائی دولت و ظاهر کردن بی نظمی بسیار و هیچ مستبعد نیست که بزود خورد و جزئی کشمکش مختصر طلبکاران اینها با آنها در چند جای شهر قیل و قال عظیم بر پا شود و کار بجائی بکشد که دکان و بازار بسته شود.

سفهای قوم یعنی کسانی که حصول جاه و منصب را بیخت و اتفاق میدانند تواضع را ترك کرده و در مجلس ها مصدر میشوند بسکوت و اظهار قلندری و درویشی و قساوت قلب و لاف و در سفید کردن مو مو اطبیبی دارند هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست.

طایفه که در السنه اهل تحقیق بخزینہ دار او معروفند در حکومت های عمده خانوادہ های قدیم را بر چیده اند و از اموال رعیت که خزینہ پادشاه است در خانه های خود خزانها ترتیب داده اند این مکنت و

ثروت که متضمن نکال دنیا و غذاب آخرت است چنان اسباب احترام ایشان شده که پایه خیال آنها را از مقام نوکری بالا برده و بدرجه مطاعیت و آقائی رسانده در این حرج و مرج با عجله و شتاب غریبی از شخص دندانساز فرنگی دندان خریده اند که بجای دندانهای طبیعی که ریخته شده بود دندان تازه نصب کنند و از این راه بی انتظار لقمه بردارند که زیر دندان ایشان لذت کند.

طراران چند که از اعوان و انصار ظلم و جور ندانه بفردای دنیا معتقدند و نه بفردای عقبی ریاست کلیه امروز مطبوع طبع ایشان واقع و در استحکام آن جهدی دارند بخصوص آنها که در مالیات و قسطهای خزانه و بعضی وجوه سریع السیر تصرفات مالکانه بهم رسانیده و در خرید و فروش برات دیوانی مبسوط الیدند در حفظ این حالت سعی بلیغ دارند اگر يك وقتی شعور اقا اقتضای استعفا کند بالفاظ جسورانه او را اطمینان میدهند و بختگی پادشاه و سهولت تکالیف و اضطرار مردم قلب اقا را از خوف میرهاند

در تأخیر طلب نوکر که جمیعاً از روی سند دیوانی و قبض خزانه است جناب اقا را با آن توحش و استنکار که از زیارت دستخط مبارك داشت و داشتند نیم ورق فاضلانه بعرض اقدس رسانید و پادشاه را ناچار کرد بمهلت شش ماهه که از این مهلت هیچ مقصودی نبوده جز مداخل مالیات نو و کهنه و اتصال معامله سال کهنه بسال نو که این رشته ببندیم بآن رشته کوتاه عوام الناس ایران از آحاد و افراد رعیت و کسبه و نوکر در کسوت عربانی و کربت بی سامانی هر يك بزبان حال شکایتی دارند.

نوکر باب از بی مواجبی و بی توجهی رؤسا رعیت از شدت جور و ظلم حاکم کسبه از استیصال نوکر باب و سد راه معاملات پریشانی این مساکین عرصه را بر ساکنین شهر تنگ کرده ننگ سؤال از میان مردم

بر خاسته سائلین قدیم تسلیم سرف شدند .

در مالیات نطنز و جوشقان نکث کامل هم رسید سائلین آنها گداهای دولتیند سئل سائل بعذاب واقع جمعی گداهای دولتی که در این دو سال باصرار میرزا عیسی و آدم‌های او بسئوال و گدائی مجبور شدند شبها از رخنه‌های شهر که تازه هم رسیده اموال مردم را میبرند و راه چاره بر همه مردم مسدود شده از ریاست کلیه بیایی اعلان اکید میشود که متوطنین شهر شبها خانهای خود را حراست کنند مثل اینکه در معنی سلطنت که استحقاق نفوس است خللی بهم رسیده باشد .

کسانیکه آن قوه و کفایت در ایشان نیست يك شغل پست را بشرايط نظم متکفل شوند شغل‌های بامنفعت بکف کفایت هريك نفوض شده که همه معوق است در این ایام فقرت بر رئیس کل جز جمع‌آوری وجوه قرض الحسن هیچ تکلیفی نیست طمع سرشارشان حرکت کرده سعیداً او شقیها هل من مزید کویان مشق صدارت میکنند و من لم یعشق الدنيا قليل وليکن لا طریق الی الوصال از همه بیشتر شخص ظاهر الصلاحی است که پس از کوچهای امور خارجه بساحت داخلیه رسیده نرم نرم و شمرده راه میرود و در پرده آه می‌کشد دماغ را از حالا بالا برده از هوای جبروت و فضای لاهوت استنشاق نسیم وحدانیت میکنند افما تروننی و انا بالمنظر الاعلی تا کرم رود صدارت عظمی را از تقریرات خنک و تقلیدات سردتر از یخ بيك آب خوردن کسر اب بقیقه بحسبه الظمان ماء کند اگر از ایشان سؤال شود که از توفیر خرج که در دستگاہ وزارت خارجه هم رسیده و جمیع منسوبان و نوکرهای شما صاحب منصب شده اند دولت چه صرفه برده از روی اعتقاد میفرماید کدام کار ما برای فایده و در تحت قاعده است .

یا عیاری بمیان بیاید که از عیار مردم بکاهد و بر سایر مردم انقدر بیفزاید که ممان را بر حیات رجحان بدهند بکیلان بروند و او بصورت مرغی

بشود بهمان حيله که در کرم پيله بکار برده نسل آنها را دانه دانه از روی زمین بر چيند اگر سه سنک اب شاه و هزار سنک ابروی دولت کفایت نکند حاضر است که ببرکت سيدالشهداء عليه السلام عطش خود را بآب ذروس بنشانند و در باغ فردوس اسوده بنشینند .

يك قطره زاب شرم و يك ذره وفا در چشم و دلش خدای داناست که نیست یا متجاهری مخمور مامور شود که مفاخره از وزارت علوم و تصنيف و تالیف بهمان تصنيف معروف است که سلطان و گدارا برقص میاورد وسایل وقایل را بوجد و محاوره او بيك سیم است که از سردر حیاط اندرون کو بهمه جای شهر ممتد میشود حروف این مخابره همه قیمتی است و بامعنی معلومات داران نمون او امتحانات اطفال نابالغ است و چه مبلغ ها که از بددخلی او بدخل خزانه جابره ضرر میرسد هر که ساق بالا برد مورد اشفاق والا است که از امتحان خوب بیرون آمده و انعام و اضافه مواجب دیوانی حق اوست.

تجار ایران از برکت تعلیمات وزیر علوم همه فارغ از کسب و کار شده راه تعطیل پیش گرفته اند بهمین سبب مبالغی توفیر دخل گمرک ایران هم رسیده روز نامه گمرک ولایات شهادت میدهد که این اوقات آنچه از بار های تجارتی گرفته میشود صدی پنج است نه صدی دو شکایت مباشر گمرک طرداً للباب است که کسی در صدد کشف این عمل بر نیاید

یا در ماندگی دولت شدت کند که هل من ناصر یگوید بشخصی دوه لوئی مستظهر شود که از نواده ساریان معروف است علی الغفله تشهیر سلاح کند بقبض ارواح بپردازد و آن خنجر خون آلوده را که در خانواده او بود در دست گرفته روی خود را بشهر تربت کند و باواز نحیف بشخص شریف که بنی عم اوست از این قتل عام چشم روشنی بدهد و این الفاظ عربی العبارة را بلحن حجاز قرائت نماید یا مستشار الدوله و مستشار العله یا حاکم التربة و هادی الرتبه انت مستراح فی التربة و التریش و اباح نار

كل الشرتيز قد قامت الملة في طلب ثاره و احتاج الدوله الى مستشاره عليك
بتمهيد الاياب لتنجيل الدواب

يا اين خواب راست باشد که از تخمه آشتیانی دو تن بمسند ریاست
متمکن میشوند و آن شیخ جاهل و پیر گمراه و ظالم بی شأن و آدم عاصی
با عصای مرصع بهوای خواب و صدای آب علی الطلیعه از گمرک خانه بدار الصداره
تفرج کند. و در يك بين الطلوع عين با جاروب شدت عمل صفحه ایران را چنان
پاك و مصفا كند که اردوی مرورا قاعاً صفا کرده و بی تحاشی بمطالعه
نسخه شیرین فرهاد و حشی مشغول شود و وجود این اشخاص و نظایر ایشان
که هر يك در باطن بخودشان وعده صدر اعظمی میدهند تهدید میکند مردم
ایران را بضعف خاطر پادشاه و قوه و قدرتی که برای ایشان جهة ضبط
کردن اموال و پامال کردن نفوس ایران دست داده و کفایت صدر اعظمی را
بنقد در اجرای همین عادت دانسته اند و ما نایشان وعده صریح میدهیم که
حوادث متتابعه که بممالك ایران رو آورده عنقریب صدر اعظمی را
نه تنها باین اشخاص تکلیف میکنند بلکه بجمع آحاد و افراد ایران
تکلیف خواهند کرد و کسی قبول نمیکند ایکاش این تکلیف ریش حاجی
آقا اسمعیل را میگرفت اقل حرف های قدیم او اسباب نظم جدید و اثر
جاوید میشد و لکل جدید لذة

ممالك ایران را ظلم های فوق الطاقه که قطعاً اسباب قطع رحمت
الهی و آفات مزمنه و قحط است چندان مسلوب المنفعه کرده که تجار و
اهل حرفه و صنعت آن از خیال کسب اقتاده و هم ایشان هم واحد شده
جز تحصیل قوت یومیه بهیچ کاری نمیتوانند پرداخت روزی که قوت یومیه
ایشان بی زحمت تحصیل شود بولینعمت حقیقی خود یعنی دهقانان
رحمت میفرستند

رئیس کل در قلع و قمع این طایفه یعنی دهقانان نیز تدبیر کرده
اه بعقل هیچ جانوری نمیرسد اگر تدبیر او با تقدیر موافق شود

رسم دهقنت و فلاحت در ایران متروک خواهد شد و من بعد هر که ملکی دارد ابدأ بآبادی آن اقدام نمیکند سهل است از مالکیت آنهم تبری خواهد کرد تا همه املاک لم یزرع بماند و ایران بوادی غیرذی زرع موسوم شود ذمیمیت این تدبیر را با لغنهای غلیظه که ضمیمه آنست بیک شرح و بسطی باید بیان کرد که با بیانات مجلسی عامه مطابق باشد و ان بیان از حوصله این نسخه خارج است

از وقتی که این بی نظمی و ظلمهای اشکار در صفحه ایران ظهور کرد اختیارات ملکیه این دولت در میان مردم توزیع انتظام و اغتشاش ممالک محروسه بجبهاتی چند که گفتنی نیست بعهده صنف خباز موكول گردید نرخ و کیل نان براراده و میل اینهاست هر چه میخواهند از کیل میکاهند و بر نرخ نمی افزایند و احدی را مجال حرف نیست

قرص نان که بمنبر میبرند عنوان سخن میکنند سخنشان همه از عصیان آدم است و شجره ملعونه و عوض شدن بزرگندم جدید که اگر آن گندم آدم را از بهشت بیرون کرده این گندم آدم را باجر شهادت بجنّت و خلد داخل میکند ناگه از سکنه سوق بانگ یا بشری بعیوق میرسد دهانهای بسته گشاده میشود و دکانهای گشاده بسته میشود دسته بدسته میریزند زیر پای نانرا و قایه جان میکنند

اگر روزی قرص معهود از افق تندور طلوع نکند گویا طلوع میکند از مغرب افتاب قیامت بر پاست گاهی که طبیعت بلد که دفع تقلبات این صنف که بمنزله اخلاط رديه اند قوت میگیرد کار نان علی العمیارو باصلاح میگذارد و تجدید منزل شوری اخلاط تازه تولید میکند که طبع بلد از دفع ان بکلی عاجز میماند و اختیار خباز چند درجه از آنچه بود بالا تر میرود

ضبط ثلث مال اموات که اکل میته است همه حاجت ها را از نظر اولیاء دولت ایران ستر کرده این اوقات بر ضبط املاک مردم که

در معنی لغو کردن رسم زراعت و دهقنت است همتی گماشته اند و بطایفه خباز اختیار کامل داده اند که با رئیس بسازند و دهرا بتازند

از جمیع دهات اربابی که صاحب ان معین است و جمع دیوانی ان مشخص عمل میخوانند و صورت آبادی را محو میکند که صاحب ملك حاصل زرعا بدیوان تحویل کند و مخارج سال خود را از ممر سؤال تحصیل کند در این تدبیر وجهی متصور نیست جز اینکه رئیس کل خاطر پادشاهرا فریفته کرد که دهات آباد مردم را بتعجیل ویران ولم بزرع کند تا شبیه بخالصه شود و بضبط دیوان در آید

خیر خواهان دوات اظهار غیرت کردند ولی بالمآل قدرت ایشان با اقتدار خبازان مقاومت نکرد اعتضاد السلطنه با عینک دور بین و سمعک دیر شنو که الت عقل و علامت حزم اوست بنظم این عمل مأمور شد اعتضاد خبازان را بعالم امر دید و از شجره کندم ایت نهی شنید و از در استغفار آمد و استعفا کرد

صاری اصلان قمچی کش آمد و نانوا کش آتش سوزانید آدم بتنور انداخت مرده ها را گور بگور کشید چاره نشد او نیز راه تهاون گرفت که مساعی او آب بهاون سودن بود و مهتاب بگز پیمودن بطعمه مقرر قانع شده طریق خاموشی گرفت و بخواب خرگوشی رفت .

ایمان ولایت ارکان دولت را شفیع آوردند که عمل نان از دایره جناب آقا مستثنا شود و یک چند نظم این عمل بعهد جناب طبیعت مقرر گردد تا مگر لوح ضمیر پادشاه از کدورت این مهم جزئی که اصلاح ان در خبط و خطاهای کلی اسباب ترضیه بود تصفیه کرد و صفحه نان از سیاه تخمهاییکه میزرا موسی مرحوم در صفحه ری پراکنده کرد صاف و ساده کرد

جواب اینان بمقتضای مصلحتی باز باراده آقا و گفتگوی مجلس منوط گردید رقعہ ابلاغ متظایر شد مجلسیان حاضر شدند صدر مجلس بقعود

جناب صدارت پناهی زینت گرفت اهل مجلس بر کوع رفتند قوه کاذبه سجود کرد پوزه بخاک مالید هر چه در کوزه بود بقرآوید شمیم انقوزه مشام مجلسیانرا تعطیر کرده بر روان لسان الملك مشک و عبیر ایثار شد که از حق نعمت ابا نکرده دیباچه کتاب ابا بکر را بذکر صدارت جناب آقا مفتون نمود .

این مجلس مرکب است از اجزاء منفرد الخیال و منشعب الاحوال بیانات آنها باستحسانات نقلی است نه استحقاق عقلی در این مجلس آن رای مستحسن و مصاب است که از مصلحت عمومی خارج باشد اعضاء مجلس بجناب آقا تاسی جستند هر که ناطق بود صامت شد بفاصله يك ساعت علامت استنطاق ظاهر گشت یعنی از دست آقا حرکتی احساس شد معاون الملك بفراس است در یافت و خواست که تشنکان مجلس را بنطق خود که از عین الحیات ریاست سیراب بود شربت آبی دهد حرمله عصر دبیر فراهان در کمین بود و تیر فراوان در ترکش داشت نخستین تیری که از شست او جست بدست معاون نشست بیچاره معاون مشک را بدنجان و اشک بدامان ریخت رو باسمان کرده و گفت خدایا تو میدانی که حمله حرمله از روی لجاج همکار است نه احتیاج عقلی

جنگ مغلوبه شد چوب های تیر حرمله چنان در هوا متطایر بود و باعضای مجلس تیرهای منکر میرسانید منظورات اقدس در جنگ اول شهید شدند معلومات مجلس بملا اعلی رسید بارگاہ قدس جای ملال شد خواص حضرت آشفته حال شدند اخرا الامر مسئله نان در ردیف آب کرج و وصول برات و نظم کارها و ظهور حضرت قائم علیه السلام شد پس امر ملوکانه شرف نفاذ یافت که این مسئله يك چند مسکوت عنه باشد هم مکر بی دخلی دیوانیان اصلاح کنند ،

دولت ایران از رحلت ناگوار تربیت یافتگان خود که هریک اسباب نیک نامی پادشاه و مملکت بودند انقدر متاسف نیست که از عدم

رحلت این بی‌تریتان متأسف است اه از این قوم بی‌مروت بیدین که در بیرحمی از کرد خوی و لر قزوین هزار درجه بالاترند ایکاش در این سفر که موکب همایونی بدیار عرب مزارع عجم توجه دارد این حمتیان ملازم رکاب بودند و در جوار نذی الکفل نبی علیه السلام بخواب میرفتند تا دولت ایران از شر کفالت ایشان چندی خواب اسوده میکرد

شمع مریم را بهل افروخته که بخارا میرودان سوخته - جواهر مجردات و ذرات ممکنات از منیر و مستنیر در سیر و سفر که خود را از محل وضع بمنزلی رفیع جای دهند و از مصنیق ذل و هوان بیایگاه وسیع و عیش رفیه رسند .

شاهنساء روشن ضمیر عدیم‌الظنیر بعد از آنکه تدبیر را از همه امور منقطع دید و نظام را مرتفع یافت پای بر بساط جناب اجل زدودست بذیل خدای عزوجل مزار ائمه انامرا مدار هجرت کرد و بعزم ان دیار که دار نصرت است همت فرمود که تولای بایشان در جذب خیر کمند رستمی است و در دفع دشمن جوشن داودی تا مگر افتاب دولت از مطلع دیگر جلوه کند و انفصام ملک بامداد ملت انتظام گیرد که مشرق هر افق مشرق افق دیگر است قاتلین دولت را بمنتمقم حقیقی سپرد و چون این قتل بمسئله لوث راجع بود شخص واحد را بمعرض قصاص نخواست

عزم ملوکانه که اصل مطلب بود باعلام دولتی مسجل شد مقرر گردید مجلسی تشکیل باید اعیان دولت در حوضه گفتگو حاضر شوند و از فروع مطلب و فصول مسائل آنچه را مقرون بصواب دانند در حضرت اعلیٰ عرضه دارند رعایت میل جناب اقا و رمز غمزه قوه کاذبه بی‌بصران را جسور کرد و صاحب نظران را مجبور که محکومات عزم ملوکانه را بمتشابهات نازله خود نسخ نمایند

رئیس بوالفضولان حرمله عصرابن شهر آشوب که بشهوه کتاب نویسی شهره است و برای تخم حسین آباد و تخم دبیری کتابچه مخصوص

نوشته دامنی بکمر زد مشب کلی آب گرفت دسته گلی باب داد مکتوبی سر بسته بحضور اقدس فرستاده که در مثال و معایب این سفر بوده بیداست که از شور و تسنیم نژاید و از سموم فعل نسیم نیاید .
 پیش از آنکه مسطورات او معروض افتد سخط دید و سخت شنید بایقان و شهود پیوست که شقاوت حرمله متعدی است و از وزیر علوم لازم است زیرا که امتناع وزیر علوم از التزام رکاب همایون تنها خود او را از سعادت این سفر محروم کرد و حرمله ملعون همه را ممنوع میخواست .

ارباب فرست فرصت یافتندسوی شاد روان دولت تافتند از قواعد عزم ملوکانه و محسنات این سفر فصلی بقلم آوردند وزیری چند که سلامت آب و صفای در خوشاب که نمونه از مکثونات خاطر خسروانی بود در وی درج کرده بعرض رسانیدند از رشك بنان و بیان اینان اگر شکر بتنگ خزید و گهر در سنک عجب نیست که آن سخنها تلخی ده شکر بود و خجلت بخش گهر استغفر الله لمامضی واسئل العصمة فیما بقی برهوشمندان دقیق این نظر پوشیده نیست آنچه در این اوراق ثبت افتاد بذمایم صفت راجع است نه بذوات سایله برنمد چوبی اگر آمد زد برنمدکی چوب زد بر گرد زد از این گرد و غباری که از اسب تازی وزرای مرخص بر خاسته دولت ایران در جای بسیار تاریکی محبوس است اگر وقتی راه خلاصی برای او پیدا شود دشمنان نظم و قانون جهدی دارند که از طرق عدیده آن راه مسدود شود .

هیچ يك از سلاطین بعهد بقدر پادشاه ایران در ترقی دولت و تربیت رعیت سعی و تلاش نکرد ولی از سعی و تلاش نذر در ترقیات مطبوعه پیشرفت حاصل نشد و بلکه قوت و قدرت دولت تنزل کرده و نتیجه معکوس داده و سبب آن اینست که وزرای مزبور هیچوقت راضی نمیشوند راه دخل و منصب و استقلال ایشان بواسطه وضع قانون مسدود شود .

اگر وقتی باصرار و میل پادشاه بمتابعت قانونی اقدام کردند یا باخذ اصول قانون و تفریق قوه حکمیه از قوه اجرای حکم پرداختند بلکه تمامی حواس خود را مصروف داشتند بتقلید فروع و بی اعتنائی باصول و اشتباه اصول بفروع تا پادشاه معلوم کنند که دولت ایران بالطبع از از قبول کردن قانون قاصر است و از اجرای آن عاجز.

غیرت حق شناسان اقتضا کرد که شاه را از شبهه برهانند و ببرهان عقلی روشن کنند که دولت از پذیرفتن قانون و اجرای آن عاجز و قاصر نیست و مدلل دارند که انتظامات دول خارجه بیک نظمی بالاتر از آنچه بالفعل در ایران موجود است مسبوق بوده و بهمت اشخاص با غیرت و هیئات مجتمعه مردمان بی غرض همان بی نظمی باین انتظامات مبدل شده هنوز عنوان این مطلب نشده خود خواهی و نخوت وزرای حق ناشناس یک مشت بچانه آنها زد که صدای مشت بگوش عاقلان ایران رسید و بایشان پند مشفقانه داد که و من صمت نجی همان صدا تاکید کنند شد پادشاهرا که پای خود را از دروازه ایران بیرون بگذارد ببیند دولت عثمانی که در آخرین درجه قبول تربیت بود از چه تاریخ دولت جمعیت کردستان و عربستان و غیره و غیره را با امنیت عراق عرب دعوت کرده و بانها از ظلم حکمران ایران چه صاعقه رسیده که هوای نامناسب و بادهای سموم عراق عرب را بر بیلاقات خوش آب و هوای ایران رجحان داده اند.

بعد از آنکه بادسام برایشان برد و سلام شد اصول دولت عثمانی در طبع آنها چه قوه احداث کرد که متدرجاً اقوام و عشایر خود را بآن دیار جذب میکنند و در حکومت حالیه ایران که ولایت را در بسته بیک مبالغ معین بهادابن خود دقناطعه میدهد چه اثری است که بالاتفاق رعیت ایران را بیلاد عثمانی میفرستد توفیر دخل عراق عرب بجائی رسیده که مهمات حربیه دولت عثمانی در حمله که بایران خواهد آورد فقط از خود عراق عرب تحصیل شود.

مجاورین اعتبار حالیه هرگاه اعلیحضرت شاهنشاهی را در مقام فحص و تحقیق ببینند فراریان ایرانی را با اسم و رسم از سان حضور شاهانه میگذارند و چند نمره هم از روز نامه مشرقی که پیش هندیهای مجاور و سایر رعایای انگلیس یافت میشود با ترجمه چند فصل از روز نامه زوراء که بغداد انطباع شده بنظر انور میرسانند تا آنچه در این اوراق ثبت شد بغرض شخص محول نشود.

در روز نامه مشرقی وضع حالیه ایران را بعهد ضحاک تشبیه میکنند و میگویند سلطنت ضحاک باز از روی يك قانونی بوده و ظلم او حد و نهایتی داشته اما سلطنت ایران بعلمت بی قانونی و ظلمهای بی نهایت مملکت را مثل بیشه کرده پر از جانورهای درنده که طبعاً در قصد یکدیگرند و لیس الذئب یا کل لحم ذئب و یا کل بعضم بعضاً عیناً وجود این جانورها اختیار را از ید قدرت پادشاه بیرون برده اطمینان مالی و جانی را از جمیع اهل ایران سلب کرده است.

در ذیل همین فصل میگویند ملت ایران از سنگینی جسد عالمان بی عمل و زاهدان دنیا طلب بمرض کابوس مبتلا شده بمرتبه بی حرکت است که در این ظلمهای بی حد و حصر که رفع آن فقط بعهد ملت است بهیچ حرکتی قادر نیست و ریاست کلیه ایران بعهد عاجزانه فقیری مفوض شده که طبع جامد او وجود نباتات را بر وجود حیوان و انسان رجحان داده ساحت وسیع فضای ایران را بر اهالی مملکت مثل زندان کرده و خود در یوسف آباد که خطیره قدس و محل انس اوست بغرس اشجار مشغول شده و هنوز نفهمیده که تکلیف بالفعلی او پرورش نهال انسان است عیب هم چو آدم بی تمیز را تا بحدی بزرگ و وسیع میدانیم که اگر در امور دولت ایران هیچ نقصی نبود میگفتیم همین يك عیب برای سد راه ترقی و تربیت مملکت کافی است.

میگویند قوه حریره که بمنزله روح طبیعی است و یا خود حرارت

عزیزی دولت است در ایران بمرتبه ضعیف و مبهم است که نمیتوان فهمید دولت مزبور حفظ داخله مملکت و رفع حمله خارجه را باین وسیله خواهد کرد یا بوسایل آسمانی و مواعید صادقانه میرزا نصرالله خدا.

میگوید وزارت خارجه مفتاح کشف معانی مخفیة دولت و مظهر جلال و قدرت پادشاه است این وزارت جلیله چون از صورت پادشاه حکایت میکند حسن و قبح آن فوراً در خارج اثر می بخشد و آن اثر بلا فاصله بملت بر میگردد.

پادشاه ایران الحق از وسعت و رونق این وزارت بهیچوجه مضایقه نکرده اما از این وسعت و رونق هیچ اثری ظاهر نشده جز اینکه وزیر مرز خارجه را مرجعیت هندسه طبیعی با مکتب و متمول کرده و همه ج خود را بیک صورت طمعانی نشان میدهد که هم نسبت بشان سلطنت ناقص و محقر است و هم نسبت بمصلحت دولت

در انتخاب اشخاصی که از طرف دولت بیلاذ خارجه ابعاث میشوند این وزیر با تدبیر جمعی را اغوا و اخلال میکند بآ ماده کردن یک مبلغی ناکه بنخازن او باسم تعارف تأدیه کنند بحکم استخاره جعلی قرعه مأموریت باسم آن کسی بیرون میآید که مبلغ تعارف را زیاد تر و زود تر ادا کند از این مأموریت در تربیت امور موکوله و اجرای مراسم ادبیه و تسویه مهام یلنیکیه تکلف ساقط است و تکلیف لازم الادای او ترضیه طلبکارانست که از ابتداتا انتهای مأموریت برای او بهم خواهد رسید و غالب آنها کسانی هستند که باسم و اعتبار دولت یا محض ترحم و تفضل بمأمور مزبور دستگیری میکنند و آخر از اخذ طلب عاجز میمانند زیرا که از هیچ جا باین بدبخت ها چیزی نمی رسد و همان مخارج مأموریتی که که دولت به آنها میدهد بمرتبه طرف میل وزیر واقع می شود که دقیقه میتواند از خود دور کند

اقبال الدوله شاهزاده مقیم بغداد رساله نوشته موسوم بظرایف و

لطایف و از آن رساله چند مقاله که مشعر بر احوال ایران است در روز نامه زوراء منطبع است

در مقاله اول میگوید من دو سفر به جمستان رفتم سفر دوم حالت ایران در نظر من از سفر اولی خیلی غریب تر آمد عبارت جامعه که از عقلای ایرانی در غرایب اتفاقاتی شنیده میشود اینست که هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست و بهمین دلیل نه سلطنت ایران به نظم و قانون مشروط است نه پیشکاری ایران بعقل و کفایت.

در همین مقاله میگوید ایرانیان حسن و قبح اشیاء را که تمیز آن فقط بعهدۀ عقل است بهوای نفس محول کرده و آنچه عقل حکم میکند اگر نتیجۀ آنرا بحس بصر مشاهده نمایند مرعی و معتبر نیست و در قول آن تأمل دارند هر چه نفس اماره ایشان میگوید بی تأمل اجرا میدارند غرائبیکه از حالت حسالیۀ ایران متوالیاً ظهور مینماید از مولدات این حسن و قبح تازه است که نفسانیت ایرانی ها را اختراع کرده و بفعل آن فتوی داده است.

میگوید پادشاه ایران در علم و اطلاع بر فواید نظم و آبادی و نتایج عدل و انصاف سرآمد همه شخص اول و فردا کمال ایرانست و در بالاترین درجه تمیع واقع شده معینا این منتقل نفس فتنه کرده و میان علم و عمل پادشاه جدائی انداخته و امر بجائی منجر شده که اگر يك بی تربیتی قسنى القلب مملکت را ویران کند نفوس آنرا بهلاک رساند همین شخص بتجويز منتقل نفس مبلغی جزئی بحضور پادشاه میفرستد سالیان دراز در همان مملکت حاکم مطلق خواهد بود

میگوید بینونیت علم و عمل پادشاه صفت صفت و عدل را که نتیجۀ قدرت است پیورده مستوری برده و نظامات ملکیه و معاملات حسنه را نامرعی گذاشته و امور را بهوای نفس تفویض کرده تکالیف دولتی را از میان برداشته پادشاه که در خاک ایران که خانه موروث اوست بآدمی

میماند که خانه بموعد معین کرایه کرده باشد تعمیر خانه را از تکلیف خود خارج بداند

در مقاله دویم میگوید تمام اهل ایران یا ظالماند یا مظلوم و مظلوم ترین آنها پادشاه ایرانست که در خانه خود بکرایه نشینی قناعت کرده و تمام ظالمان قوی پنجه با معاهدات خاصه همتی گماشته اند که قبل از انقضای موعد او را ناچار کنند بیرون رفتن

در مقاله پنجم وضع حالیه ایران را باوآخر سلطنت هندوستان مماثل کرده و میگوید در این اوآخر حماقت هندیها بدرجه رسیده بود که از همه اسباب دست کشیده و در پی القاب افتاده بودند و بیشتر این قبها وقتی اعطا میشد که از سلطنت هندوستان اسمی باقی مانده بود همان سال از همه طرف بدوات هندادبار زور آور بود لقب اقبال الدوله بمن دادند و در سر القاب بی معنی زن و مرد هندوستان يك ازدحامی داشتند که از حوصله حروف تهجی خارج بود

و هم درین مقاله میگوید خلق ایران مر کبند از ارواح باطله و نفوس عاقله و اوهام کاذبه و ماسکات زمیمه اطفالهم فی الوجه کالاشیاخهم و شیوخهم فی العقل کالاطفال همچون کودکان که هنوز آئینه روح ایشان از قعر آب و خاک بدن بیرون نیامده نفوس این ناقصان در غلاف ابدان معمور است و تراکم و ظلمت وجود ایشان بمرتبه است که مانع از تجلیات تربیت شده

هم در این مقاله میگوید تربیت عمومی ایران بعهدۀ ناقصانی چند مقرر است که جوانان با استعداد ایرانی را که قابل آموختن هر نوع حرفت و هنرند بیک اجرت جزئی اجیر خود کرده اند از طلیمه صبح تاغروب آفتاب همراه خود راه میبرند و بآنها آداب بیکاری تعلیم میکنند.

از تعلیمات عمده آنها اینست که راه عبور را بر آینه و رونده سخت کند و محض خوش آمد آن احمقان مردم را بایستادن مجبور

نمایند و در دعوت ها میان مهمان و میزبان اسباب عداوت ابدی شوند همین که روزگار جوانی این بد بختها بسر رسید عذرشان خواسته است هنر و حرفتی هم تحصیل نکرده اند لابد میشوند بگدائی

حسنات این عمل که اظهار اعتبار و حشمت است یا القای خوف و دهشت در نظر رؤسای ملت ایران نیز از مستحبات شده در کوچهای شهر جار و جمعیت علما بعنوان اینکه شعار اسلام است کار را بر مردم مشکل تر کرده و در این بحث که نصف خلق ایران را در پایان عمر و ختم نوکری ناچار میکنند بسؤال رجاء دوات و رؤسای ملت ایران هنوز جوابی فکر نکردند که در مقام مسؤلیت دانند بگویند جز اینکه بر سفاهت خودشان که سالها در شبهه بودند اذعان صریح کنند

و هم در این مقاله میگوید معارف ایرانی را دیده ام بامداد که از خواب بر میخیزند با بخت خواب آورده و تردیدی که در حرکت و سکون خود دارند لابد میشوند از ملاقات رئیس کل و خضوع بیفایده و تصدیق بلا تصور و انکار بدیهی و تصویب اعمال بین الضرر

ریاست کلیه ایران هم غالباً در جنک يك حيله و ریست که از ممر ظلم و شیطنت مایه و مکنتی هم رسانیده و بقوت آن مایه و مکنت و حيله ها که در حفظ آن بکار برده پادشاه را بحسن کفایت و اظهار بی طمعی فریفته خود کرده و تا پادشاه از این بر نیامده مردم ایران را از اطوارنا ملایم این رئیس خلاصی نیست

در مقاله دوازدهم که صنایع غریبه هر مملکت را تعداد میکند میگوید در ایران صنعت جدیدی اختراع شده که چانه همه فرنگیها میچاد بفهمند و آن ساختمان يك جور نردبان آسمانیست که در آن اسبابی تعبیه شده که بمحض اینکه پای آدمی به پله اولی این نردبان برسد خود را در پله بالا میبیند و این نردبان در هیچ جا یافت نمیشود مگر در پیش وزرای نو خواسته ایرانی.

در مقاله یا نوزدهم میگوید متقدمین از حکمای طبیعی بپراهن حسیه منشأ هواهای موزیه را هر چه مشرقی هست از سواحل رودخانه کنک میدانند و هر چه جنوبی است از اعالی بلاد یمن و متأخرین براینند که در این اعصار هوایی که حافظ مرض است و موزی ترین هواهاست هوای ایرانست که جمیع ایرانی را مدقوق و مرده متحرك کرده است و بالفعل ممالک ایران بمنزله شخصی است که برای دفع اخلاط رذیه دواى قی خورده ضعف بنیه یا غلظت خلط او را از استفراغ مانع شده

حکیمیم و طبیبیم وز بغداد رسیدیم بس علتیان را که زغم باز خریدیم طبیبان نصیحیم که شاگرد مسیحیم بس مرده گرفتیم و در آن روح دمیدیم ملک ایران در این بیماری و حالت احتضار که بد نیست بی روح از عالم ارواح صدائی میشوند که رجعت موکب همایون کاشف از معاد جسمانیست و ورود مقدم مبارک پادشاه از واردات روحانی بسط بساط عدل و داد از موجبات معاد است انه لبالمر صاد صادر اول و نخستین چیزی که اراده علیه ملوکانه ظهور خواهد یافت وضع قانون عدل و حبس وزرای مرخص منکران معاد بر اعتقاد قدیم راسخند و بنشاء آخری قایل نیستند که طبع ایران از پذیرفتن قانون قاصر است و اکثر او فیها الفساد دو چیز موید اعتقاد ایشان شده

اول جلوه زحمات آنهاست که در این غیبت کبری ممالک محروسه مخروبه شده و صدا از کسی در نیامده و بالفعل يك بانك خروسی از جائی بلند نیست

درین قحط عام که عام فیه لغایت الناس است بعاملیهای مذمومه که در هیچ عهد و عصر معمول نبوده قدرت بکار بردند و بر قیمت کنندم افزودند و از عدد آدم کاستند که وجوه نقد بر وجود نفس راجح است و در ازای این زحمت خود را مستحق امتیازاتی میدانند که اول ان ریاست

دائمی است و حایل شدن پادشاه و همه مردم .

دویم مساعی مشکوره امیر شکار است در ترغیب سواری و صید افکنی و تنفر وجود مبارک از مقر سلطنت برسم معهود و شیوه مالوف و توجه خاطر اعلی بتفرج اطراف و صید گاههای معروف که تقدیم این مشاغل مهمه بنی شک سبب تعطیل میام ملک و ملکیت و تفویض کارها بوزراء پیشین هاتف غیبی جواب میگوید اولاً سفر پادشاه زیاده از پنجماه نبوده و در این مدت قلیل امتدادسیم تلگراف و مخبرات مفید که از اردوی همایون میشد اسباب حفظ ممالک و ایمنی مسالک بود و الاظلمای وزرای مرخص رسته این نظم جزئی را کسته بود و ما بخاطر میاوریم سفر محمدشاه مرحوم را که از یک سال متجاوز بود مالیات بقسط میرسید مهمات حربیه بهرات میرفت همین پادشاه بسمت ولیهدی وصفت سلطنت و هدایای نیکولا امپراطور روس را در کنار ارس پذیرائی کرده و کلای دولت که مقیم دارالخلافه و متصدی امور جمهور بودند درازای خدمات مزبوره خود را مستحق هیچ اختیاری نمیدیدند بلکه تشویش داشتند که شرط خدمت کما یجب تقدیم نشده ثانیاً امیر شکار مرخص شده بزیارت کعبه رفته و یک مدت مشغولیت صید حرم او را مجال رجعت نخواهد داد و این خود یک علامت خواسته بر استقامت خاطر پادشاه و حبس وزرای مرخص و خلاصی دولت و صحت مزاج و قوام ملت و نفاذ احکام عقل و نسخ فتاوی نفس و اسایش رعیت و آبادی مملکت تا در میانه خواسته کردگار چیست

تمت بالخیر و السلام علی من اتبع الهدی